



## حافظ، دیوان غزلیات، شماره ۳۸۱

گر چه ما بندگان پادشهییم  
پادشاهان ملک صبحگهیم

گنج در آستین و کیسه تهی  
جام گیتی نما و خاک رهیم

هوشیار حضور و مست غرور  
بحر توحید و غرقه گنهیم

شاهد بخت چون کرشمه کند  
ماش آینه رخ چو مهیم

شاه بیدار بخت را هر شب  
ما نگهبان افسر و کلهمیم

گو غنیمت شمار صحبت ما  
که تو در خواب و ما به دیده گهیم

شاه منصور واقف است که ما  
روی همت به هر کجا که نهم

دشمنان را ز خون کفن سازیم  
دوستان را قبای فتح دهیم

رنگ تزویر پیش ما نبود  
شیر سرخیم و افعی سیهیم

وام حافظ بگو که بازدهند  
کرده‌ای اعتراف و ما گوهیم